

قدرت و میزان دخالت دولت در امور اقتصادی مردم از دیدگاه فقهای سنت

صادق آئینه‌وند

عضویت علمی گروه الهیات

چکیده. این مقاله به بررسی نظریات فقهای اهل سنت پیرامون قدرت دولت در امور اقتصادی و میزان دخالت آن پرداخته، پس از نقل نظریه‌های مخالف، به بحث نریختن در کالا، مصادر اراضی موات، اراضی مفتوح‌العنوه، که هر یک زمینه و حوزه قدرت دخالت دولت و حاکم اسلامی را نشان می‌دهد، می‌پردازد.

تسعیر کالا

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی

نظریه نخست مستند است به حدیث نبوی "إِنَّ
اللَّهَ هُوَ الْمُسْعِرُ الْقَائِضُ الْبَاسِطُ وَ انَّسِي
لَا رَجْوَانَ الْيَقَى اللّٰهَ وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنْكُمْ
يَطْلُبُنِي بِمَظْلَمَةٍ ظَلَمْتُهَا إِلَّا يَأْتِيهِ فِي ذِمِّهِ وَ
لَا مَالَ"^۱

حاصل کاوش کتب و منابع فقهی اهل سنت در
سه نظریه خلاصه می‌شود که "ابن تیمیه"^{*} در
کتاب "الحسبه" آورده است: ۱- منسوع
نرخگذاری دولت بر اجناس و کالا ۲- وجوب
نرخگذاری دولت ۳- جواز نرخگذاری دولت
و وجوب آن در باره‌ای موارد.

* ذکر نام "ابن تیمیه" در این مقاله، با عنایت به سوابق عناد و بی‌انصافی‌ها و در وارد کردن
تهمت‌های ناروا بر شیعه، برای نویسنده، خوشایند نیست، بویژه آنکه نوشته‌های او بعداً
منتسب مسلک و هابیت^۲ شد. ولی اقتضای عنوان بحث، از یکسو، و کثرت نوشته‌های او در این
زمینه، از دیگر سو، ناگزیر ما را بدین کار کشاند.

۱. الحسبه لابن تیمیه، ص ۴۴.

۲. نظام الاداره فی الاسلام، در اسه مقارنه بالنظام المعاصره / دکتورا لقطب محمدا لقطب طبلیه،
ص ۲۸۷، به نقل حدیث از ابوداود و الترمذی.

"ابن القیم" در کتاب "الطریق الحکمیة" باین در "تسعیر" گشوده است که فشرده آن چنین است: "تسعیر بر دو گونه است، ظلم محرم و عدل جایز، ظلم محرم آنگاه است که مردم را بناحق بر فروش جنسی یا برخی که مورد رضایت آنها نیست، وادارند و یا برعکس، آنها را از چیزی که خداوند مباح دانسته است، بازدارند. عدل جایز آنگاه است که آنها را بر معاوضه به "ثمن المثل" وادارند و یا از چیزی که گرفتن از عیوض المثل جنس، که برای آنها حرام است، بازدارند.^۵

آنچه در میان قاطبه علمای اهل سنت، محل شک نیست، این است که هیچکس نمی تواند به فروشنده بگوید: نفروشد مگر به این قیمت و به خریداران بگوید: نخرید مگر به این قیمت که "مثل الثمن" یا کمتر از آن باشد.

تنها در اینجاست که مالک و "شافعی" در مورد آن فروشنده ای که با اعلام قیمتی کمتر از عرف بازار، تغییر و فساد و نوسان در بازار مسلمین ایجاد می کند، اختلاف هست، که آنهم ناشی از برداشت از فعل "خلیفه دوم با این بَلَّتَعَه" است.

مالک در "مَوَطَّاء" از "یوسف بن سیف" و از سعید بن مسیب آورده است که: "عمر بن خطاب" به ابن ابی بَلَّتَعَه "که در بازار کشمش را با بهای نازل می فروخت، برخورد کرد و گفت: یا بر قیمت بیفزایا جنس خود را از بازار ما برگیر و برو.

"مالک" از این برخورد خلیفه دوم با ابن ابی بَلَّتَعَه، چنین نتیجه می گیرد که هرکس

پیروان نظریه دوم، یعنی وجوب نرخ بندی دولت بر اجناس و کالا، استدلال می کنند که مردم را بر فروش نمی توان مجبور کرد، ولی آنها را می توان از خرید اجناس و کالاها بی که از سوی ولی امر مسلمین نرخ بندی شده است بازداشت. در واقع، حرف آنها مستند بر این دوپایه است که، نه با پیدا سود بردن فروشنده جلوگیری کرد، و نه با یدیه و فرصت داد تا باعث زیان رساندن به مردم شود.

نظریه سوم، که در واقع، نظریه وسط است، نظر "ابن تیمیه" و جمهور فقهاست. آن گونه که از سخن "ابن تیمیه" برمی آید، مالکی ها بیش از شافعی ها و حنفی ها به تقید تجارت و نظارت و دخالت دولت، میل دارند.

"شافعی"، گرچه به عنوان یک "قاعده" عمومی آزادی تجارت را می پذیرد. ولی همچونین فتوا داده است هرکس مردم را درباره طعامی که در تملک دارد، به اضطرار بکشاند، بر اوست تا آن طعام را با "ثمن المثل"، در اختیار مردم قرار دهد. پیروان او، درباره نرخ بندی بر کالا و اجناس - به هنگام نیاز - دو وجه ذکر کرده اند.

اصحاب ابوحنیفه بر آنند که حاکم مسلمین نباید بر کالا و اجناس نرخ نهد، الا هنگامی که در این کار - نرخ نهادن - زیانی متوجه مردم شود.^۳

"ابویعلی" و "ماوردی"، هر دو در "الأحكام السلطانية" نرخ بندی بر غذای مردم و جز آنرا، در ارزانی و گرانی، منع کرده اند، فقط مالک، آن را به هنگامی که با لارفتن قیمت، اجازه داده است.^۴

۳. الحسبه / لابن تیمیه ص ۴۱. الدولة و نظام الحسبه / لمحمد مبارک، ص ۱۲۴ - ۱۲۵.

۴. الاحكام السلطانية / لابی یعلی، ص ۳۰۳.

۵. الاحكام السلطانية / للماوردی، ص ۲۵۶.

۵. الطریق الحکمیة / لابن القیم، ص ۲۴۴ و ما بعدها.

"مالک" از قول "أشهب" آورده است که: اگر حاکم اسلامی برای بازار تسعیر کند، مانعی نیست، احتیاج اصحاب این نظریه بر این است که: مصلحت مردم در این است، زیرا از بازار رفتن قیمت‌ها جلوگیری می‌شود، مردم نیز به فروختن مجبور نمی‌شوند، بلکه از خرید، با نرخ غیر از نرخ که به واسطه ولی امر تعیین شده، باز- داشته می‌شوند.^۸

اصحاب این نظریه معتقدند که حاکم اسلامی، می‌باید سران بازار را بر این مرجع آورد و دیگران را نیز به عنوان مؤید گرد آورد، و از آنها در مورد کیفیت فروختن و خریدن سؤال کند. آنگاه، پیوسته آنها را از قیمت‌ها پابین آورد، تا حد ادنی، تا آنجا که مورد رضایت همگان باشد، ولی اجبار در کار نباشد. آنگاه هر که از بازاریان از فروش جنسی که بایده فروشد سر باز زند (منظور کارای مورد نیاز است و در اینجا اشاره به احتکار و به اصطلاح امروز، بازار سیاه درست کردن دارد)، حاکم آنها را مجبور به فروش می‌کند، و بر آنها واجب است که چنین نکنند و در صورت سرپیچی، باید مجازات شوند، نیز آنها بی که با بدکارا لاهی مورد نیازا به "ثمن المثل" بفروشند، مشمول این قانون هستند.^۹

در صحیحین "مُسلم" والبُخاری آمده است که: پیامبر (ص) را افزایش "ثمن المثل" در باب "عَتَقُ الْجَهْدَ" منع فرموده است: مَنْ أَعْتَقَ شِرْكَالَهُ فِي عَبْدٍ فَكَانَ لَهُ مَالٌ يَبْلُغُ ثَمَنَ الْعَبْدِ قَوْمَ الْعَبْدِ قَيْنِمَهُ عَدْلٌ".^{۱۰}

این حدیث، در میان فقهای اهل سنت، مبنای این اصل فقهی است که: "مَا لَا يُمْلِكُ قِسْمَةَ عَيْنِهِ فَإِنَّهُ يَبَاعُ وَيُقَسَّمُ ثَمَنُهُ" و بر

بخواهد با پابین کشیدن قیمت، نوسان و تزلزل در بازار ایجاد کند، باید با او برخورد جدی شود.^۶

"شافعی" در فهم این عمل، با مالک اختلاف دارد، و داستان را چنین نقل می‌کند:

از الد راوردی از داد و دین صالح، از قاسم بن محمد از عمر، که روزی در بازار مصلی به "حاطب ابن ابی بلتعه" برخورد کرد و او دو کیسه، پر از کشمش پیش رویش بود. عمر از قیمت آن دو پرسید. ابن ابی بلتعه پاسخ داد: هر دو مَدَّیْه یک دَهِم. عمر گفت: به من خبر رسیده که کاروان تجاری از طائف آمده و مال التجاره، آن کشمش است. آنها به نرخ تو کمسراه می‌شوند، یا بر قیمت بیغزایا کشمش خود را به منزل بیروبه هر قیمت که خواستی، بفروش. عمر چون به منزل رسید، به محاسبه نفس خود پرداخت و پس از آن، وارد خانه حاطب شد و بدو گفت: آنچه به تو گفتم، از باب قصد و عزم انجام کار نبود، بلکه کارم خیر خواهی برای مردم شهر بود. هر جا و به هر قیمت که خواستی، بفروش.

نظر شافعی این است که باید مردم در فروش اجناسشان تا حدی که مقررات و عرف رایج هم نزنند، آزاد باشند، و کسی نمی‌تواند آنها را مجبور به تعیین نرخ ثابت کند، در حالی که نظر مالک این بود که یکی از وظایف ولی امر مسلمین، حفاظت از سلامت اقتصاد جامعه اسلامی است، بنا بر این، او باید از تغییرات ناگهانی نرخها و ایجاد نوسانات کاذب که باعث تزلزل در بازار می‌شود، جلوگیری کند، همان گونه که عمر چنین کرد.^۷

۶. الحریات العامة فی الفکر والنظام السیاسی فی الاسلام / دکتور عبدالحکیم حسین العیسی

ص ۵۵۶.

۷. الحسبه / لابن تیمیة، ص ۴۹.

۸. الحریات العامة، ص ۵۵۷.

۹. همان منبع، همان صفحه.

۱۰. البخاری، ج ۲، کتاب العتق ص ۱۸۹.

از این عباس سوال کردند، معنای فرمایش پیامبر "لَا يَبِيْعُ حَاضِرٌ لِبَادٍ" چیست؟ گفت: نباید کالا را برای مسافر و دلال شود، زیرا این زیان رساننده به مردم است. ۱۴

شافعی گفته است: پیامبر، از اینکه شخصی بخواهد کالای بازرگان را پیش از ورود به بازار شهر، و بدون آگاهی او از نرخ، خریداری کند، و به او زیان رساند و پس از آن خود سود کلان به چنگ آورد، منع کرده است. ۱۵

می بینیم پیامبر گرامی از واسطه گری و عموم کارهای دلالی که باعث تغییر ناگهانی قیمت و در نتیجه، نوسان ناگهانی و بالارفتن آن شود، منع فرموده، و رابطه مستقیم بین "بادی" و "حاضر" را که امری غیر عادلانه است، قطع فرموده است. زیرا "بادی" (صاحب کالا)، قبل از اینکه وارد بازار شود، اگر گرفتار چنگ "حاضر" (دلال آگاه از نرخ بازار) شود، کالای مورد نیاز مردم به چنگ دلال می افتد و در نتیجه، نرخ اجناس بالارفته، زیان آن متوجه عموم می شود.

به همین ترتیب، حضرت، از "التَّجَشُّ" یعنی آنکه خواستار کالایی نیست، ولی بر قیمت آن می افزاید، منع فرموده است. ۱۶

مصادره

یکی دیگر از قبودی که دولت اسلامی، به خاطر مصالح مردم، بر بازرگان نمی نهد، "مصادره" است. معنی "مصادره" عبارت است از، استیلاي دولت بر اموال خاصه بدون عوض، در واقع،

این اساس، اصل تسعیر، تشریح و تعریف شده است. ولی امر، به موجب اصل مذکور، و برای تحقق مصالح امت اسلامی، می تواند بر کالای نرخ نهد (المتنه نرخ باید با هزینه تولید تناسب داشته باشد و این کار باید با مشورت خبرگان انجام گیرد) و می تواند صاحب کالا را مجبور به فروش "ثمن المثل" کند. ۱۱

حالات عارض بردا دوست مردم، که موجب نظارت دولت و در نتیجه، تقیید بازرگان عمومی می شود، از نظر "ابن تیمیّه"، اینهاست:

- ۱- نیاز مردم به کالا و اجناس ۲- احتکارساز
- ۳- جلوگیری از وساطت و دلالی.

در حالت نخست، ولی امر، مردمی را که کالای مورد نیاز جامعه پیش آنهاست، مجبور به فروش کالایه "قِيمَةُ الْمَثَل" می کند، و این، بنا بر اصل: "مَا احْتِاجُ اِلَيْهِ النَّاسُ حَاجَةً عَامَّةً فَالْحَقُّ فِيهِ لِلَّهِ" استوار است.

در حالت دوم، ولی امر، محتکر را مجبور به فروش آنچه احتکارساز کرده، می کند، بر اساس "قِيمَةُ الْمَثَل". ابوحنیفه در اینجا قائل به "حَجْر" است، چون به توسط آن، منع مالکیت از مالک می شود، به خاطر دفع زیان عمومی از امت. ۱۲

در حالت سوم، جلوگیری از دلالی و مسامری مطرح است، که در جاهلیت و در زمان پیامبر رایج بود و پیامبر گرامی از آن منع کرد و فرمود: "لَا تَلْقُوا الرُّكْبَانَ بَعْفُكُمْ عَلَيَّ يَبِيْعُ بَعْضُ وَاَتَنَا جَشُوا وَلَا يَبِيْعُ لِبَادٍ". ۱۳

۱۱. الحریات العامة، ص ۵۵۸.

۱۲. الحسبه، ص ۱۷-۴۱.

۱۳. البخاری شرح الکرمانی، ج ۱ ص ۳۲. مسلم و ابن ماجه هم آنرا نقل کرده اند.

۱۴. الحق ومدی سلطان الدوله فی تقییده / د. فتحی الدربینی، ص ۲۶۸.

۱۵. الا لم للشافعی، ج ۳، ص ۸۱.

۱۶. الحسبه، ص ۱۷ و ۱۶.

مجازات است که گاه، ضرورت ایجاب می‌کند
برای استرداد حق، بدان توسل جست.

فقهای اهل سنت و اجابت شرعی را که جزء حق
الله است، بر سه قسمت تقسیم کرده‌اند: ۱۷

۱- عبادات ۲- کفارات ۳- عقوبات.

گفتیم که مواردی که بر اساس ضرورت پیش می‌آید،
و در این شرایط، بخش نامحدودی از اموال
شروتمندان، برای خزانة عمومی (بیت المال)
اخذ می‌شود.

مواد در این حالات انجام می‌گیرد:

۱- خزانة عمومی دولت از حل مشکل خود عاجز
ماند و قدرت پرداخت نداشته باشد (مثلاً
حالات جنگ، قحطی و غیره)

۲- کسی بر بخشی از اموال دولت سلطه پیدا کند
و یا در رشد و تولید اموال دولتی سوء استفاده
کند.

استناد فقهای اهل سنت در مواردی که فعل پیامبر
گرامی یا "ابن للثبیه" است آنگاه که او را
برای اخذ مصادقات بنی‌سَلیم فرستاد. ۱۸ نیز به
فعل خلیفه دوم یا "ابوهریره" و سعد بن ابی
وقاص و "خالد" و عمرو بن لُحَاص استناد
جسته‌اند. ۱۹

از آنچه بیان شد، روشن می‌شود که حاکم مسلمین
(ولی امر)، مواردی که اموال را به عنوان عقوبتی
بر منکرات و غش و تدلیس و احتکار در معاملات
به کار می‌گیرد، و نیز هرگاه که مصلحت عمومی

ایجاب کند، و یا امری غیر مترقبه پیش آید،
می‌تواند آنرا اجرا کند.

اراضی موات

زمینهای مواته زمینهایی هستند که در تملک
کسی نیستند، این زمینها بنا به فرموده پیامبر
گرامی، "لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ ثُمَّ لَكُمْ مِنْ بَعْدُ" است و
جز مالکیتهای عمومی است. ۲۰

فقهای اهل سنت از زمین موات تعاریفی کرده
اند که پایه‌های آنها را ذکر می‌کنیم "شافعی"
گوید: "موات زمین غیر آبادی است که در حریم
آبادنیا باشد، اگرچه متصل بدان باشد".

"ابوحنیفه" گوید: "موات آنچه ما بعد از
زمینهای آباد قرار گرفته و آب بدان نمی‌رسد".

ابویوسف گفته است: "زمین موات، زمینی
است که اگر بانگ زنده‌ای در انتهای آن با
صدای رسا بانگ برآورد، نزدیکترین فردیه و
در زمین آباد، صدای او را نشنود". ۲۱

"کاشانی" در کتاب "بدائع الصنائع" برای
تمیز اراضی موات از دیگر اراضی اَنْفِعال
شروطی آورده است: ۱- داخل شهر نباشد.
۲- محل جمع‌آوری هیزیم مرتع احشام نباشد.
۳- معدن و محل اکتشاف قیر، نمک، نفت و
جزآن نباشد. ۲۲

فقهای اهل سنت در مورد آبادانی و تملک
اراضی توسط مردم، بردودسته‌اند:

۱۷. الطرق الحکمیة / لابن القیم الجوزیه، ص ۲۷۰ به بعد.

۱۸. الخراج / لابیوسف ص ۸۲ و الاوال / موال / لابی عمید، ص ۳۷۷.

۱۹. عمر بن الخطاب / للدکتور الطماوی، ص ۹ و ۷۸.

۲۰. الفکر السیاسی عند الماوردی / للدکتور صلاح الدین بیونی رسلان، ص ۴۶۱.

۲۱. الاوال حکام السلطانیة / للماوردی، ص ۱۵۸.

۲۲. بدائع الصنائع / للکاشانی، ص ۱۹۲.

اراضی مفتوح العنوه .

فقهای اهل سنت، مالکیت کلیه زمینهای اراضی را که از طریق جنگ به دست مسلمین افتاده و در اصطلاح فقه اسلام، اراضی "مفتوح العنوه" نامیده می‌شود، از آن دولت دانسته، نوع مالکیت دولت بر آنها را "مالکیت رقاب" می‌دانند. این اراضی، در اصطلاح، "مملوکه" مسلمین است. فقهای معاصر اهل سنت آنچه از طریق این زمینها عاید بیت المال مسلمین می‌شود را نوعی اجرت در اجاره نامیده‌اند. ۲۵

عمر با تقسیم اراضی، سواد مخالفت کرد و می‌گفت، اگر این اراضی تقسیم شود، برای آیندگان و برای بیوه‌زنان چه می‌ماند؟ نیز او معتقد بود که مقصود از غنائم، "منقول" از اموال است، در حالی که زمین به غنیمت گرفته نمی‌شود، بلکه به تصرف درمی‌آید، خلاف آنچه صحابه می‌گفتند، که اراضی "مملوکه" فا تحین باشد و عاملین در آن "عبید" مسلمین باشند. ۲۶

۱- عده‌ای اذن حاکم در دولت اسلامی را شرط نمی‌دانند، ۲- عده‌ای اذن حاکم را در تملک شرط می‌دانند. ولی هر دو دسته متفقند که حاکم اسلامی، حق دخالت بر اراضی موات را دارد و بر کیفیت احیا و آبادانی و نحوه بهره‌برداری نظارت می‌کند. فقها در این باره هم‌رأی‌اند که هرگاه مالک اراضی موات سه سال زمینش را رها کند و در آن آبادانی نکند، حاکم و ولی امر مسلمین، آنرا از او می‌گیرد و بیه دیگری می‌سپارد. مستند این نظریه، فعل خلیفه دوم در مورد اراضی موات است. ۲۳

مطابق نظریه فقهای اهل سنت و برپایه فاعده شرعی: "تَصْرُفُ الْأَمَامِ عَلَى الرَّعِيَّةِ مَنْوُوطٌ بِالْمَمْلُوحَةِ" حق ولی امر در بازگرفتن زمینهای موات از غیر آبادکننده، برای مصلحت امت اسلامی انجام می‌گیرد. و به قول غزالی: "تَفْسِيهِ مِنَ الْمَمْلُوحَةِ، الْمَخَافَةُ عَلَى مَقْصُودِ الشَّرْعِ، وَمَقْصُودِ الشَّرْعِ مِنَ الْخَلْقِ خُمْسُهُ؛ هُوَ أَنْ يَحْفِظَ عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ، وَنَفْسَهُمْ، وَعَقْلَهُمْ، وَنَسْلَهُمْ، وَمَالَهُمْ، فَكُلُّ مَا يَتَضَمَّنُ حِفْظَ هَذِهِ الْأَصُولِ الْخُمْسَةِ فَهُوَ مَمْلُوحَةٌ، وَكُلُّ مَا يَفُوتُ هَذِهِ الْأَصُولَ فَهُوَ مَفْسَدَةٌ، وَكُلُّهَا مَمْلُوحَةٌ". ۲۴

۲۳. الفکر السیاسی عند الماوردی/ ص ۴۶۴.

۲۴. المستمفی / للغزالی، ج ۱، ص ۲۸۷.

۲۵. فی المجتمع الاسلامی / المحمدا بوزهره، ص ۳۴.

۲۶. عمر بن الخطاب / للدکتور الطماوی، ص ۱۷۴.

منابع

- ١- الحسيه في الاسلام لابن تيميه (القاهره، مطبعه الخانجي، ١٣٢٢هـ).
٢. نظام الايه داره في الاسلام، دراسه مقارنه بالنظام المعاصره / للدكتور القنبل محمد القنبل طبعه (القاهره، دار الفكر العربي، ١٩٧٨).
٣. الدوله ونظام الحسيه عند ابن تيميه / محمد المبارك (بيروت، دار الفكر، ١٩٦٧).
٤. الاحكام السلطانيه والولايات الدينيه / لما وردى (القاهره، مطبعه الحلبي، ١٩٦٦).
٥. الطرق الحكميه في سياسه الشرعيه لابن القيم الجوزيه (مصر، مطبعه الاداب، ١٣١٧هـ).
٦. الحريات العامه في الفكر والنظام السياسي في الاسلام / للدكتور عبدالحكيم حسن العيلى (القاهره، دار الفكر العربي، ١٩٨٣).
٧. صحيح البخاري / للبخاري (القاهره، دار الشعب، ١٩٦٨).
٨. الحق ومدى سلطان الدوله في تقييده / للدكتور فتحي الدريني (دمشق، ١٩٦٧).
٩. الامم والشعبي (القاهره، دار الشعب، ١٩٦٩).
١٠. الخراج لابي يوسف (القاهره، المنابعه السلفيه، ١٣٨٢هـ).
١١. الاموال / لابي عبيد (القاهره، مكتبه الكليات الايه زهيره، ١٩٦٩).
١٢. عمر بن الخطاب و اصول سياسه والاداره الحديثه / للدكتور سليمان الطماوي (القاهره، دار الفكر العربي، ١٩٦٩).
١٣. الفكر السياسي عند لما وردى / للدكتور صلاح الدين بيوتى رسلان (القاهره، دار الثقافه للنشر والتوزيع، ١٩٨٣).
١٤. بدايع المناسخ في ترتيب الشرائع / للكاتاني الحنفي (القاهره، المنابعه الجماليسع، ١٣٢٨).
١٥. المستفتي / للذوالي.
١. في المجتمع الاسلامي / لمحمد ابو زهره (القاهره، دار الفكر العربي).

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 * * * * *
 رتال جامع علوم انسانی